

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

پیکان (بئوال)
۱۹ نومبر ۲۰۱۳

صلح از کجا؟

سی و پنج سال می شود که دولتمردان افغانستان تلاش دارند تا صلح بیاورند و در این مدت دست به دامن این و آن می زنند تا صدقه بگیرند و عمر کنند، در این مدت انگشت شان به سوی این و آن دراز است تا ملامت کنند و علت را بیرون از مرز های کشور بجویند.

سال ۱۳۵۷ وقتی باند خلق و شاخه های بدکرداران به کمک روسها به قدرت رسیدند، آغاز به وحشی کردند و بوزینه وار بنای تقلید را گذاشتند، دسته دسته مردم را گرفتند و به اعدام گاه ها و زندانها افکندند؛ نارضایتها و مخالفتها آغاز گردید. بیشتر از پنج میلیون هموطن ماناگزیر به ترک وطن گشتند و به کشورهای همسایه، بیشتر به پاکستان و ایران پناه بردند.

دولتهای پاکستان و ایران که هر کدام از قبل با سرزمین بلا کشیده ما حسابهای پاک ناشده ای داشتند، سراریزی مردم ما را در جهت تأمین منافعشان عطیه لایزال، سازگار دانستند. بلافاصله کمپ ها درست شد و مردم ما را در آنها جا به جا کردند و آنها را در ناگزیری قرار دادند تا بتوانند بهره برداری کنند.

غرب که مترصد اوضاع بود، زمینه را مساعد یافت تا ضرب شصتی به حریف بزند و او را از پا در آورد، اولین گام را در جهت ساختن باند ها و دسته ها برداشت و هفت بدنام دزد را ریگن در آغوش کشید و عنوان رهبران جهاد را به آنها اعطا کرد، زنجیر انقیاد و بندگی به گردن آنها انداخت و این دون صفتان گردن نهادند. هشت دسته و باند را دولت آخوند ها خلق کردند. در یک سازش و همدستی رذیلانه جنگ آزادی بخش مردم ما را مهر و نشان مذهبی زدند.

از این به بعد کشور ما صحنه کشمکش ها و رقابتهای سازمانهای جاسوسی غرب و شرق قرار گرفت، تجاوز روسها و اشغال افغانستان آتش راشعله و رترکرد و جنگ شدت گرفت.

باند خلق و شاخه هایش در طول دوره زمامداری شان کشتند، بستند و ویران کردند. چنیگیز اگر چنان کرد هژمونی قوم و قبیله اش محرکش بود، خلقی و پرچمی مردم سرزمین خود را نابود می کردند تا به خدایان کرملن وفاداری نمایند، در ازای آن بر سریر قدرت تکیه زنند.

این باند بدنام در صدد بود تا افکار و اندیشه های غلط و صادراتی را بر جامعه تحمیل نماید، غلام بسازد، خلقی و پرچمی مزدور بودن شان را توجیح میکردند. ببرک شرط افغان بودن را، راستی و میهن دوستی را؛ دوستی با شوروی تعیین کرد و اما مردم آزاد و میهن پرست ما قیام کردند، مقاومت کردند، جنگیدند و روسها را مفتضح و سیاه روی بیرون راندند.

سال ۱۹۸۹ آخرین بخش سپاهیان تزاران نوین باذلت و خواری بیرون شدند. نجیب نانجیب در مقام قدرت تنها شد، در صدد برآمد تاراه حلی پیدا کند؛ به پای تزاران سجده می کرد تا از او حمایت کنند، واسطه شوند تا صلح بیاید، حزیش رامنحل کرد، به مسجد رفت، آیت وحید خواند، توبه کرد تا جایی که قبول کرد نوکریبگانه بوده، اشتباه کرده... ضجه می زد و ناله می کرد و خواهان صلح بود؛ تا اگر بتواند چند صبحی بر سریر قدرت بماند و به اربابانش خدمتی بکند. غافل از این که کسی در جهان حرف شکست خوردگان روسی را تحویل نمی گرفت.

نجیب دست به سوی کسانی دراز کرد که خود و دستگاه جهمی خاد از ماهیت آنها باخبر بود، به سوی کسانی که محکمه فرمایشی باند خلق و شاخه هایش آنها را غیاباً محکوم کرده بود، دست دراز کرد و صلح درخواست نمود، از پاکستان و ایران تکی می کردند، صلح می خواستند.

خلفی های وحشی و پرچمیهای جنایتکار در مدت ۱۳ سال حکمرانی شان هیچ حرکت مثبتی در جهت رفع نیاز مندیهای اجتماعی نکردند، کار زیربنائی در طول این مدت انجام ندادند. سرک، مکتب و کلینیک ساختند؛ تا راه های اکمالاتی هموار باشد، تا اطفال درس بردگی بگیرند و تا زخمی هایشان را به درمانگاه ها برسانند. چرا در ساحت اقتصاد هم عمل کردند، تعاونی ساختند، بازارها و مارکیت هارا پر از اموال روسی و اروپای شرقی کردند و کشور را به یک جامعه مصرفی تبدیل کردند.

نوکران سرسپرده در طول سالهای زمامداری شان جنایت کردند، مردم را از هم جدا کردند، ملیت های ساکن در کشور را از هم دور کردند و آنها را به جان هم انداختند به گونه زبانی، قومی، مذهبی و محلی. بدین ترتیب در وجهه علیه منافع کشور و مردم مافعالیت می شد؛ روسها و مزدورانشان در داخل و رسمی، غرب در پاکستان و ایران در عین حال صد ها هزاران جاسوس غرب در داخل فعال بودند تا هر چه بیشتر کشور را و مردم را نابود کنند، هر چه بیشتر از هم جدا کنند و جامعه را تک سلولی بسازند تا هر فرد علیه دیگری بجنگد.

این دست آورد (انقلاب کبیر ثور و رهبران نابغه) آن بود. بعد از تلاشهای بیهوده برای آوردن صلح و آرامش در کشور دولت دست نشاندۀ روسها سقوط کرد. نوبت به گروه های وحشی و غارتگر رسید. این وحشیان آدمکش شهرها و به خصوص شهر کابل را به یک ویرانه تبدیل کردند، بیشتر از هفتاد هزار هموطن مارا کشتند، دست آورد مردم را به لجن کشیدند و صدها کارناروا انجام دادند، باز هم خواهان صلح بودند؛ از کجا؟

دوره سیاه طالبان آغاز شد، هم مردم ما و هم مردم جهان می دانند که ساخته و پرداخته امپریالیستها بودند که نصب شدند. مرحله دیگری و برنامه دیگری. غارت میراث های فرهنگی، شکستادن غرور ملی، بیچاره ساختن مردم، تفوق یک ملیت بر ملیت ها دیگر، در دستور کار این گماشته ها بود که تا توانستند خدمت گذاری کردند. کشور را به جایگاه ناامن مبدل کردند و هزاران هموطن ماناگزیر به ترک وطن شدند. آنچه غرب در تبتانی با پاکستان می خواست برآورده شد. باند های تربیه شده در پاکستان و ایران ادامه قانونمند باند خلق و شاخه هایش بود و است. مزدور، مزدور است، از دست کی می خورد مهم نیست. خلق و پرچم آله دست روسها و باند های هفت گانه پاکستان هشت گانه ایران آله دست غربیها بودند که در یک سازش وسیع افغانستان و منطقه را ناآرام بسازند تا پای امپریالیستها باز شود؛ که شد.

اشغال افغانستان توسط امپریالیستها باعث گردید تا جنگ سالاران به قدرت برسند و دولت ساخته شده غرب و قیاحانه در صدد تأمین منافع اربابان خود گردید، زیر نام مبارزه با تروریسم بیش از صد و پنجاه هزار عسکر خود را جابه جا کردند و ساحت جنگ را وسیعتر ساختند. قریه ها، ولسوالیها و ولایات را بمبارد کردند و سیل ناراضی ها را مجبور به ترک کشور کردند. در آنسوی مرز در داخل پاکستان باز کمپ های جدیدی زیر نام طالبان و مرکز تربیه تروریستها ساختند و اوضاع را تیره تر کردند. عده ای که از خوان نعمت به درو نگه داشته شدند مثل گلبدین جاهد

و موقعیت خاصی به عنوان مهره روز مبادا، برای شان ساخته شد تا مردم را باز هم علیه خودشان بجنگانند و این همان برنامه جهان سرمایه و همدستانشان بود که پیاده کنند؛ که کردند.

حالا قریب سیزده سال از حکومت حامد می گذرد، در طول این مدت اگر کاری کرده اند روبنائی و بی ارزش، اندکی اگر تعمق گردد ادامه همان برنامه خلق و پرچم است، تبدیل افغانستان به منزله تخت خیز.

دولت های دست نشانده در این سالها تریبون سخنرانی شان را با درخواست صلح گرم کرده اند و داد و بیداد به راه انداخته اند که گویا خواهان صلح و آرامش اند. سؤال این جاست که:

صلح از کجا؟